

# استعاره از دیدگاه پُل ریگور

## مقدمه

این مقاله بر آن است تا نظر یکی از برجسته ترین اصحاب تأویل معاصر را درباره مفهوم استعاره بیان کند. پرداختن یک فیلسوف به موضوعی که در قلمرو ادبیات است می تواند جذاب باشد. اگرچه سابقه این پرداختن را دست کم تا زمان ارسطو می توان به عقب برد. "برای نخستین بار ارسطو به معرفی این اصطلاح پرداخته است: "استعاره انتقال دادن اسمی است به اسمی دیگر بنحوی که از معنای اصلی خود دور شود"<sup>۱</sup>. استعاره در سیر تاریخی خود در غرب هم مخالفانی داشته است و هم موافقانی. "استعاره در غرب در میان منطقیون کلامی "کاذب" تلقی شده و بلحاظ قضایای منطقی فاقد اعتبار است. الهیونی چون آگوستین نیز بدان با تردید نگاه کرده اند. "در مقابل "می توان جنبشی قوی در مخالفت با بی ارزش انگاشتن استعاره نشان داد که از قرن هجدهم در ایتالیا به همت ویگو آغاز گشت. از نظر او این پدیدار در زبان های جدید میراثی از زبان شعری اقوام ابتدائی است و میبایستی آن را حفظ کرد. همچنین می توان از کسانی چون روسو و هامان نیز در شمار حامیان استعاره نام برد."<sup>۲</sup>

تقابل این دو دیدگاه تنها مختص بلاغت کلام در غرب نیست بلکه صنایع بدیعی اسلامی نیز نشان از چنین تجلیل و تحقیری درباره استعاره دارد.<sup>۳</sup>

در غرب این دو دیدگاه تا قرن بیستم وجود داشته اند. به عنوان مثال می توان از برخی فیلسوفان تحلیلی همچون گیلبررایت و راسل نام برد که درباره این موضوع

نظریاتی ابراز کردند. مثلاً راسل قضایای استعاره آمیز را مهمل می دانست چرا که نمی توان برای آنها حجت و استدلالی یافت.

مسئله دیرینه دیگری نیز که باعث شده است دو دیدگاه متفاوت درباره استعاره شکل بگیرد این پرسش است: آیا استعاره مقوله ای است که به زبان اضافه می شود و یا اساساً جزئی از ذات زبان است؟ عده ای طرفدار این هستند که استعاره را مضاف بر زبان بدانند چرا که از نظر ایشان زبان در اصل فارغ از استعاره بوده است. اما دیدگاه مخالف معتقد است که "زبان بالضروره استعاری است".<sup>۴</sup> بنابراین نگرش ما حتی در زبان روزمره از انواع استعارات استفاده می کنیم. لذا نمی توان استعاره را فنی عجیب و غریب در زبان دانست. ریچاردز، یکی از طرفداران این رأی، در زمینه دیگری در رابطه با این مقوله معتقد است که "زبان در آغاز اساساً حاوی احوال قلبی بوده است حال آنکه زبان علم امری است متأخر".<sup>۵</sup>

## مبانی فکری پل ریکور

پل ریکور، فیلسوف فرانسوی (۱۹۱۳-۲۰۰۵)، از کسانی است که همواره به صنایع بدیعی زبان از جمله رموز و استعارات عطف نظری خاص داشته است. آیا می توان این موضوعات را امروزه صرفاً ادبی قلمداد کرد؟- او در این موارد به تحقیقات نسبتاً گسترده ای دست یازیده است. پیش از آن که آراء او را در این باره پیگیری کنیم شایسته است مبانی فکری او را به کوتاهی مورد بررسی قرار دهیم. منظومه فکری فیلسوفان فرانسوی اغلب مرکب از فلسفه ها و نظریات گوناگون است به عنوان مثال یکی از خصلت های بارز تفکر فرانسوی در قرن بیستم تاثیر پذیری آشکار از فلسفه آلمانی است.<sup>۶</sup> در واقع معمولاً با اندیشمندانی التقاطی مواجهیم که وارث حوزه های مختلف فکری و فلسفی هستند.

ریکور در فلسفه خود را " هوادار جریانی در فلسفه اروپایی " می داند که " در برگیرنده سه تقرب فکری متفاوت است که آن ها را نوعاً "فلسفه تأمل در نفس"، "پدیدارشناسی" و "فلسفه تأویلی (هرمنوتیک)" می خوانند. فلسفه تأمل در نفس بر حرکتی ذهنی (Mental) تاکید دارد که با بهره گرفتن از استعداد باطنی آدمی نفس او را بعنوان مقوله ای خارج از خود بطور عینی مورد مطالعه قرار میدهد. حال آنکه اساس پدیدارشناسی بر «بازگشت به نفس اشیاء» استوار بوده برآنست که با تعلیق هرگونه پرسشی مربوط به «وجود» آنها ماهیتشان را مدّ نظر قرار دهد. عبارت دیگر پدیدارشناسی به «بطون ظهور» اشیاء بدان نحو که خود را برای ذهن ما بعنوان «من شبه متعالی (transcendental ego) نمایان میسازند میپردازد. سومین تقرب مورد نظر یعنی فلسفه تأویلی (هرمنوتیک) به روش هایی عنایت دارد که نخست در متون دینی (تفسیر متون مقدس)، متون ادبی کلاسیک (فیلولوژی یا علم لغت) و متون حقوقی (متون قضایی) به کار می رفتند. این فلسفه تاکید بر تعدّد تأویلات دارد، تأویلات از آنجهت که متعاطی تجارب انسانی میگردند. فلسفه تأویلی برآنستکه مفروضات حوزه های فکری فلسفه را عمیقاً تحت پرسش آورد.<sup>۷</sup>

این چشم انداز وجه فلسفی کار ریکور را نشان می دهد. اما تحقیقات او دست کم دو حوزه دیگر را نیز در بر می گیرد: حوزه اصالت ساخت و روانکاوی. بنابراین پژوهشگران اصالت ساخت در دهه شصت میلادی در فرانسه در اوج کار خود بود و بر بسیاری از متفکران فرانسوی تاثیر گذاشت. اما پس از دهه شصت محدودیت های آن آشکار گشت و آرام آرام سلطه آن کاستی گرفت. ریکور از کسانی است که در عین حفظ پاره ای از آموزه های این مکتب در نشان دادن این محدودیت ها کوشید. بعداً در باره این موضوع سخن خواهیم گفت. یکی دیگر از دغدغه های ریکور پرداختن به مسأله روانکاوی (psychoanalysis) است. روانکاوی شیوه ای درمانی است که زیگموند فروید

برای پاره ای از اختلالات روانی که از نظر او علت نفسانی داشتند ارائه داد. اما این نحوه تقرب صرفاً در حوزه درمان باقی نماند و به حوزه علوم انسانی نیز کشیده شد. ریکور در نوشته های خود به تقابل روانکاوی با نگرش های دیگر از جمله پدیدارشناسی و هرمنوتیک میپردازد. ریکور هر کدام از این نگرش ها را نوعی تفسیر می داند و معتقد است که هر کدام از این تفسیرها می توانند چشم اندازهایی را در برابر ما بکشایند. این تفاسیر می توانند در جاهایی نیز با یکدیگر به منازعه برخیزند. این شیوه برخورد با تفکرات گوناگون خصلت بارز نگرش ریکور است. بنابراین روانکاوی یا اصالت ساخت یا پدیدارشناسی یا ... نمی تواند فصل الخطاب باشد و ما را از چشم اندازهای دیگر بی نیاز کند. ما با تفسیر های مختلف زندگی می کنیم.

نظریات ریکور در باب استعاره را می توان در سه بخش ارائه کرد.

1 - تعریف استعاره

2 - کارکرد استعاره

3 - نسبت قضایای استعاری با عالم خارج

البته ما به دلیل پیوستگی میان کارکرد استعاره و دو بخش دیگر آراء ریکور را در دو بخش یعنی تعریف استعاره و نسبت قضایای استعاری با عالم خارج طرح خواهیم کرد.

**تعریف استعاره**

پیش از آغاز بحث لازم است که تفاوت میان استعاره در تلقی غربی و تلقی اسلامی بیان شود. آنچه ریکور و دیگران استعاره می دانند در علم البیان اسلامی تشبیه بلیغ نامیده می شود که از حذف وجه شبه و ادات از صنعت تشبیه حاصل می شود.<sup>۸</sup>

در بخشی از مقاله ای با عنوان " واژه، اشتراک معنوی و استعاره"<sup>۹</sup> ریکور به تلقی قدما از مفهوم استعاره می پردازد: " استعاره نزد قدما جزو آن دسته از فنون

ادبی است که صنایع بدیعی (Figures of speech, tropes) نامیده می‌شدند، زیرا هریک کاربردی انحرافی از معنای اصلی واژه می‌باشند. استعاره به لحاظ قدما جزء صنایع بدیعی بحساب آمده است چراکه بیشتر با قیاس و تمثیل نزدیک است. با توجه به چنین برداشتی از استعاره است که ریچاردز و پیروانش نیز آن را در نظریه خود که متناظر بر جانشینی یا نیابت کلمات نسبت به یکدیگر است جای داده‌اند. ریکور پس از ذکر نظر قدما و مطالعه پیش فرض های آنان درباره استعاره نتیجه می‌گیرد که از نظر آنها "استعاره واجد هیچ اطلاع جدیدی نبوده چیزی بمانمی آموزد. به همین دلیل صرفاً یک تمهید تزئینی است. این صنعت ارزش اطلاعاتی ندارد." ریکور معتقد است که این مدل از استعاره آشکارا ضعیف و سست است چرا که نمی‌توان بر مبنای آن میان استعاره های پیش پا افتاده ای همچون " پایه میز" و استعاره های تازه ای همچون " زمان خوشه چین است" تفاوت نهاد. به علاوه این نظریه قادر نیست فرایندی را که بموجب آن معنای یک واژه به فراسوی کاربرد عمومی خود گسترش می‌یابد تبیین کند.

در این جا با یک پرسش اساسی مواجه می‌شویم که پاسخ بدان می‌تواند موجب تفاوتی بنیادین در وجهه نظرمان نسبت به این موضوع گردد: چرا قدما نمی‌توانستند نحوه تولید استعاره را تبیین کنند؟ ریکور پاسخ می‌دهد به دلیل این که توصیف استعاره محدود به واژه‌ها یا به طور دقیق تر به اسماء بوده است. حال آن که فرایند استعاری در سطح دیگری رخ می‌دهد؛ در سطح جمله و کلام به عنوان یک کل.

همان طور که او اشاره می‌کند این نگرش جدید با ریچاردز است که پا می‌گیرد. ریچاردز در مخالفت با نظریه استعمال (usage) در باب معنا می‌گوید اصوات - و بنا براین واژگان - ذاتاً فاقد معنا هستند. او معتقد است هر واژه ای معنای خود را از بافتی که در آن به کار رفته است دریافت می‌کند.<sup>۱۰</sup> در این جا تفاوت مهمی میان استعاره نزد قدما و نگرش های جدید ظاهر می‌شود.

ریکور در جایی دیگر هنگامی که می خواهد استعاره را تعریف کند آن را در برابر اصطلاح متن (text) می گذارد. استعاره و متن از لحاظ طول و درازا حرکتی خلاف جهت یکدیگر دارند. اگر نقطه آغاز مقایسه را جمله (sentence) در نظر بگیریم متن به سمت واحد هایی بزرگتر از جمله در حال گسترش است، واحد هایی مانند پاراگراف، فصل، کتاب، مجموعه آثار و ... در عوض استعاره ممکن است بر مبنای کوتاه ترین طول خود که متعلق به واژه است شناخته شود. حتی اگر تحلیل گرایش به نشان دادن این نکته داشته باشد که هیچ استعاره ای بر حسب واژگان استعاری و بدون بافت های خاص آنها وجود ندارد و حتی اگر ما ملزم به سخن گفتن از جملات (statement) استعاری باشیم ( استعاراتی که نیازمند دست کم طول یک جمله یا بند هستند) با این وجود باز هم باید اذعان داشته باشیم که "پیچ و خمی که استعاره بمعنا میدهد (metaphorical twist)" براساس خود کلمات استوار است." <sup>۱۱</sup> در این نوشته ریکور پیش استعاری را امری میدانند مربوط به کلمات. آیا ما باید این امر را تخطی او از عقیده ریچاردز بدانیم که معتقد است استعاره در جمله واقع می شود؟

نگاه جدید به استعاره که توسط ریچاردز و کسانی که پس از او آمدند پا گرفت و گسترش یافت نتایج جالبی در پی داشت. از جمله اینکه گاه می توان کل یک متن را یک استعاره دانست. بدین ترتیب استعاره افقهای تازه ای را برای ما می گشاید. پس از طرح این نگاه نو به استعاره و تعریف آن به مسئله مهم دیگری می پردازیم که در واقع یکی از ارکان نظری ریکور در باره این موضوع است: آیا قضیه استعاری قضیه ای است واجد تناقض؟

این تناقض بارها از سوی محققان طرح شده است. در این جا ما دوباره این تناقض را نشان می دهیم اما با یک صورتبندی جدید. برای طرح این مسئله ما از مفاهیمی که متعلق به فلسفه کانت است کمک گرفته ایم.

هنگامی که گفته می شود «او شیر است» ظاهراً ما با قضیه ای تحلیلی (Analytical) مواجه هستیم. در قضیه های تحلیلی "محمول B چنان به موضوع A تعلق دارد که در مفهوم A (به طور مستتر) گنجانیده شده است." چنان که بلاغیون مسلمان تاکید می کنند تفاوت میان استعاره و تشبیه در این است که در تشبیه ادعای شباهت وجود دارد اما در استعاره ادعای یکسانی. پس بنا به این ادعا قضیه های استعاری همگی تحلیلی هستند. اما آیا حقیقتاً "تمام محمول B (در اینجا شیر) در موضوع A (در اینجا آن شخص) گنجانیده شده است. البته که چنین نیست. موضوع و محمول در استعاره یک چیز نیستند بلکه دو چیزند (یا دو مفهومند). بنا براین باید این قضیه ها را در دسته قضایای تألیفی (Synthetic) جای داد. در قضایای اخیر "محمول B به تمامه بیرون از مفهوم A قرار گرفته است، هرچند که با آن به نحوی ارتباط و پیوستگی دارد." "شیر" با "او" یکی نیست بلکه مرتبط با آن است. حال اگر این امر را بپذیریم دیگر بلاغیون نمی توانند از ادعای یکسانی سخن بگویند. در نتیجه دیگر چیزی به نام استعاره وجود نخواهد داشت.

اکنون با این تناقض چه باید کرد؟ آیا باید گفت جملات استعاری فاقد جنبه اطلاعاتی (Informative) هستند و همان طور که - به عقیده ریکور - از بلاغت قدما بر می آید استعاره صرفاً جنبه ای تزئینی دارد و نمی تواند اطلاعات جدیدی در اختیار ما قرار دهد؟

هنگامی که می گوئیم "آسمان گریان است" شباهتی را میان دو چیز برقرار کرده ایم، میان آسمان بارانی و انسانی که گریه می کند. از نظر ریکور همین شباهت (likeness) است که پارادوکس ایجاد می کند. "استعاره یک فرایند واحد است که به نوعی میان دو تصویر دور از یکدیگر همگونی (assimilation) ایجاد می کند." پارادوکس عبارتست از برقراری شباهت میان دو تصویر مهجور. او می نویسد که این پارادوکس نه تنها پارادوکسی است حالاً درنفس بلکه درعین حال

واجد معنایی است اطلاعاتی که میان افراد ردّ و بدل می‌گردد. بعلاوه این پارادوکس یک پارادوکس منطقی است. منظور او از این عبارت این است که "پارادوکس فقط میان بصیرت (insight) و بازساخت ذهنی (construction) - اصطلاحاتی مربوط به روان شناسی گشتالت - وجود ندارد بلکه درباره ذات شباهت (likeness) به مثابه یک رابطه (relation) نیز هست. شباهت فی نفسه یک رابطه مرکب است که مطابق است با همانندی (sameness) و تفاوت (difference). استعاره به عنوان مقوله جنس عبارتست از: دیدن همانندی در تفاوت."

ریکور در مقاله سهم روایت در شکل واقعیت به بحثی مشابه پرداخته درباره استعاره چنین می نویسد: "در واقع هر جا که استعاره باشد ضرورت دارد که گفته شود ما ناسازگاری (incompatibility) قبلی را از میان سازگاری (compatibility) جدیدی دریافت می کنیم. بنا بر این شباهت قضیه شامل نوعی جدید از تنش است که نه تنها میان موضوع و محمول بلکه میان ناسازگاری و سازگاری بوجود می آید. بهمین جهت است که شباهت چیزی جز این نیست که علی‌رغم تفاوت میان کلمات به همانندی آنها نیز پی ببریم."<sup>۱۳</sup>

در واقع می بینیم که استعاره چیزی برای آموختن (teach) به ما دارد. ریکور با اشاره به نظر ارسطو در این باره می نویسد: ارسطو یک بار دیگر مشاهده می کند که بیمن وجود استعاره است که می توانیم به بهترین وجه چیزهای تازه ای یاد بگیریم، به عنوان مثال هنگامی که هومر پیری را کاهبن می نامد و از طریق مقوله جنس چیزی به ما می آموزد: زیرا هر دو (پیری و ساقه گاه) طراوت خود را از دست داده اند.

پس بر خلاف آنان که برای استعاره صرفاً وجهی زینتی قائلند استعاره می تواند جنبه اطلاعاتی هم داشته باشد. استعاره به راستی در پی گفتن چیست؟ آیا به دلیل پارادوکسی که در خود دارد، به سبب این شکل خاص خود، قرار است چیز

جدیدی به ما بگوید؟ ریکور معتقد است استعاره می خواهد دربارهٔ اموری که ناشناخته یا کمتر شناخته شده هستند سخن بگوید. شرح این مطلب را در قسمت دوم مقاله خواهیم آورد

### نسبت قضایای استعاری با عالم خارج از ذهن

در قسمت پیش مشخص شد که اولاً ریکور استعاره را در سطح معنایی آن در جمله قابل تحقق می داند، دوم اینکه قضایای استعاری واجد تناقض هستند و سوم آنکه استعاره از جنبهٔ اطلاعاتی برخوردار است.

در این بخش در پی آنیم تا نسبت قضایای استعاری به طور خاص و ادبی را به طور عام با عالم خارج از ذهن بررسی کنیم. به این نمونه بنگرید:

صدا کن مرا

صدای تو خوب است

صدای تو سبزینهٔ آن گیاه عجیبی است

که در انتهای صمیمیت حزن می روید

چگونه باید صدایی را که سبزینهٔ آن گیاه عجیب است، در جهان بجوئیم؟ آیا چنین صدایی وجود دارد؟

ما در این قسمت از مقاله نظر ریکور را در دو جهت دنبال می کنیم.

جهت اول با تعریف جهان از دیدگاه ریکور پی گرفته می شود و جهت دوم با مشخص کردن نسبت استعاره با تصویر (Image) و نسبت تصویر با واقعیت عالم خارج از دیدگاه او.

جهت اول: اگر بخواهیم ارجاع قضایا منطقی را با عالم خارج مورد بررسی قرار دهیم قبل از همه بایستی تعریف خود را از این عالم مشخص کنیم. تعریف ما از عالم حسیات و حد و حدود آن می تواند قضیهٔ ای را واجد ارجاع یا فاقد آن بداند. برای نمونه ویتگنشتاین در نخستین دورهٔ تفکر خود برآنست که قضایای

منطقی در زبان تکلم به وضع و حالت امور واقع (state of affairs) ارجاع دارند. این رأی سبب می گردد تا آنچه را که نمی توان درباره آن سخن گفت مسکوت بگذاریم.<sup>۱۴</sup> با این تعریف نمی توان بسیاری از قضایای خاص الاهیات را به عالم خارج ارجاع داد. می بینیم که به ناگزیر بایستی در آغاز تعریف ریکور را از عالم خارج مورد بررسی قرار دهیم. از نظر ریکور عالم خارج واجد حیّز یعنی ظرفیت اشغال شدن و تعویض تجارب حسّی است. عالم خارج مستلزم وجود مفهومی چون افق میباشد. چنانکه می دانیم خصوص افق در این است که به محض نزدیکی بدان پس نشسته واجد ظرفیتی پایان ناپذیری گردد. "ریکور بر آن است که نمی بایستی تنها به جنبه بالفعل تجارب حسّی اکتفاء کرد بلکه لازم است وجوه بالقوه آنها را نیز در نظر گرفت. عالم خارج عبارت از مجموع این وجوه بالقوه میباشد. عالم برای او مجموعه ارجاعاتی است که توسط هر نوع متن توصیفی یا ادبی گشوده شده است، متن هایی که ما خوانده ایم، فهمیده ایم و دوستشان داشته ایم و فهم یک متن افزودن عبارات تازه در جمع موقعیتی است که ما نسبت بدان احراز می کنیم. این عبارات جدید هستند که عالم را بمعنای مطلق (Welt) از عالم محیط (Umwelt) متمایز می سازند.<sup>۱۵</sup> بنا بر نظر ریکور هر متنی فی النفسه عالمی است؛ عالم به معنایی که در موجودشناسی فلسفی مطرح می شود (ontological) نه عالم به معنای عالم حسّی (cosmological).

در این سخنان که از متن های مختلف گرد آورده ایم تاثیر آشکار هیدگر و گادامر را بر اندیشه ریکور می بینیم. مفهوم افق که در این جا بدان استناد شده است در عُرّف هیدگر و به خصوص گادامر به تفصیل مورد تفحص واقع شده است. در تعریفی که ریکور از آن به دست می دهد افق نه تنها به عالم حسّیات بلکه به جهان و کائنات نیز اطلاق میشود. می دانیم که تمایز میان موجودشناسی بمعنای متافیزیکی آن و موجودشناسی بنیادین - که به رابطه ماهوی انسان با عالم خارج

میردازد- حاصل تفکر هیدگر در قرن بیستم است. این تاثیر را در تعریف ریکور از عالم بخوبی مشاهده میکنیم.

حال که معنای عالم از دیدگاه ریکور مشخص شد به سراغ نسبت قضایای استعاری و ادبی با عالم خارج می رویم. ریکور می نویسد: "استعاره و رموز و اشارت موجود در زبان تکلم در باب عالم سخن می گویند اما نه به طریق توصیفی بلکه به طریق ارجاع مضاعف و نه یک به یک. با کنار گذاردن ارجاع توصیفی و ظاهری به مقوله ارجاع آزادی بمراتب بیشتری داده آن را شامل جنبه هایی از وجود آدمی خواهیم کرد که به شیوه توصیفی مستقیم قابل بیان نیستند. لذا آنها را به یمن مقولاتی چون استعاره در کلّ زبان به عنوان نظامی سمبلیک (رمزواشاری) جای خواهیم داد." ۱۶

تجارب از آن جهت که نمی توان آنها را "با زبان عادی بیان کرد" میبایستی جزئی از عالمی دانست که پیشتر ذکر آن رفت: «... عالم عبارت است از مجموع عناصر بالقوه ای که در تجارب ما مستتر هستند».

قضایای ادبی به این تجارب و به این عالم تعلق دارند. از نظر ریکور جملات استعاری به عالم ارجاع دارد. همان طور که گفته شد این عالم بیش از آنکه به عالم حسی (cosmological) مربوط باشد به تجارب خود ما متعلق است و دارای وجهی است که در موجودشناسی فلسفی (ontological) مطرح می باشد. ما واجد تجاربی خاص هستیم که به راستی بیان ناپذیرند. هنگامی که عارفی می خواهد از تجربه عرفانی خویش سخن بگوید زبان را بسیار تنگ می یابد و از همین رو به سخنان ضد و نقیض و استعاری پناه می آورد. ریکور این خصوصیت استعاره را "کارکرد ارجاعی قضیه استعاری" می نامد. در توضیح این نام گذاری باید گفت که او زبان استعاری را در برابر زبان عادی و زبان علمی می نهد و سپس می نویسد: "تصور ما از شباهت میان همانندی و تفاوت در نوسان است و مستلزم این است که زبان استعاره از قدرت فوق العاده ای در توصیف مجدد واقعیت

برخوردار باشد." او سپس توضیح می دهد که این کارکرد اکتشافی (heuristic) استعاره زمانی بخوبی ظاهر می شود که ما استعاره و الگوها (models) را در رابطه با یکدیگر مطرح کنیم (مانند ماکس بلیک در الگوها و استعاره ها و مری هس در الگوها و تمثیل ها در علم). مدل عبارتست از توصیف چیزی ناشناخته - یا کمتر شناخته شده - بر حسب چیزی که بهتر شناخته شده است.<sup>۱۷</sup>

ریکور بر آن است که کار شعر این نیست که برای ما حاوی شناخت و معرفتی صرفاً تجربی (Empirical) از عالم خارج باشد. بلکه شعر میبایستی برعکس شیوه ما را در دیدن اشیاء تغییر دهد، این تغییر بهمان اندازه واقعی خواهد بود که هرگونه شناخت تجربی.

تا اینجا جهت اولی را که می توانستیم برای این بخش در نظر بگیریم توضیح دادیم. قصد ما این بود که اولاً عالم را از دیدگاه ریکور تعریف کنیم و ثانیاً نشان دهیم که قضایای ادبی و استعاری به این عالم ارجاع دارند. امر ارجاع با تعریفی که ریکور از عالم بدست داد امکان پذیر شد. اکنون جهت دوم را مورد بحث قرار می دهیم.

جهت دوم: نسبت استعاره با تصویر (Image) چیست؟ این بار مسئله ارجاع را از نسبت میان استعاره و تصویر آغاز میکنیم. ریکور به این پرسش پاسخ داده است. او در مقاله ای با عنوان سهم روایت در شکل واقعیت می نویسد: "سخن گفتن از یک چیز بر حسب چیز دیگری که به آن شباهت دارد اظهار توافقی (alike) است در ناتوافقی (unlike) - و این امر ضرورتاً در مفهوم استعاره جای دارد. تصویر - در سطح معنایی آن - چیزی جز همین تولید نوع ادبی نیست که از خلال مقوله تفاوت حاصل میشود در اینجا میبایستی مجدداً بیاد آورد که این توافق ماورای مقوله تفاوت نبوده بلکه علیرغم آن حاصل میگردد."

ما از این اظهارات نتیجه می‌گیریم که استعاره زادهٔ تصویر است. اکنون که نسبت میان این دو مشخص شد می‌خواهیم مقایسه‌ای را که از قدیم میان تصویر و واقعیت صورت گرفته مورد بحث قرار دهیم.

آیا تصویر از واقعیت کمتر است؟ افلاطون در این باره بحث‌های مشهوری دارد. "برای افلاطون تصاویر کمتر از واقعیت بوده چیزی جز ترکیبی ساده از اشباح نیستند. دقیق‌تر بگوییم، گویی ترسیمی بیش از اشباح سایه‌ها نمیباشند چرا که اشیاء محسوس خود سایه‌هایی از واقعیت هستند." اما ریکور این رأی افلاطون را باطل می‌داند.

نظریهٔ او در برابر افلاطون این است که "تصاویری که با ذوق هنرمند خلق می‌شوند کمتر از واقعیت نیستند بلکه افزون‌تر از واقعیت نیز میباشند زیرا موجب دوچندانی (Augment) واقعیت میگردند." <sup>۱۸</sup>.

پس تصویر نه تنها به عالم خارج ارجاع دارد بلکه عالم را بهتر و درست‌تر و واقعی‌تر از آنچه هست به ما نشان می‌دهد. اکنون اجازه بدهید تا صغری و کبری بحث خود را که تا این جا آشکار گشته است مرتب کنیم. پیش از این گفتیم که استعاره زادهٔ تصویر است (صغری). سپس گفتیم که تصویر به عالم خارج ارجاع دارد و مشهودات را درست‌تر از آن چه می‌بینیم نشان می‌دهد (کبری). حال می‌توانیم نتیجه بگیریم که قضیهٔ استعاری نیز به عالم خارج ارجاع دارد. استعاره نه تنها به محسوسات ارجاع دارد بلکه عالم شهادت (visible) را واقعی‌تر از آنچه هست به ما نشان می‌دهد.

ما از نسبتی که میان استعاره و تصویر و واقعیت برقرار کردیم توانستیم نتیجه بگیریم که استعاره به واقعیت ارجاع دارد. حتی واقعیت را واقعی‌تر به ما نشان دهد.

بخش دوم مقاله به پایان رسید. ما سعی کردیم که از دو جهت نسبت قضایای ادبی و استعاری را با عالم خارج مورد بررسی قرار دهیم. جهت اول از طریق تعریف

عالم و جهت دوم از طریق پیدا کردن نسبت استعاره، تصویر و واقعیت. هر دو جهت به ما نشان دادند که این قضایا از نظر ریکور به عالم خارج ارجاع دارند. در پایان باید توضیح نکته ای را که در ابتدای مقاله به بعد موکول کردیم بیاوریم. گفتیم که ریکور جزء کسانی بود که محدودیت های حوزه اصالت ساخت را نشان داد. یکی از روش هایی که برای نشان دادن این محدودیت ها به کار برد توسل به رموز و استعاره بود. اصحاب اصالت ساخت معتقد بودند که زبان سیستمی است بسته مرکب از نشانه هایی که از طریق صرف تفاوت نسبت بیکدیگر معنای خود را به دست می آورند. هر واژه ای تنها یک معنا می تواند داشت. ریکور با بر نهادن رمز و استعاره بعنوان آن چه واجد دو یا سه معناست با ساخت انگاری به مخالفت برخاست. از نظر او این امر باعث می شود که ما زبان را سیستمی در خود بسته ندانیم بلکه آن را گشوده و باز در نظر بگیریم.<sup>۱۹</sup> بدین ترتیب ریکور از راهی هرمنوتیک به نشان دادن محدودیت های فلسفه اصالت ساخت همت گماشت. برای ریکور ادبیات و استعاره به طور خاص اموری ارزشمند هستند چرا که به راستی وظیفه ای بر عهده دارد که علم نمی تواند آن را به دوش کشد. این زبان قرار است عالم را واقعی تر از آن چه هست به ما نشان داده نگرش ما را بدان تغییر دهد.

۱ - زبان شناسی و ادبیات (تاریخچه چند اصطلاح)، مترجم، صفوی کورش، انتشارات هرمس، ۱۳۷۷.

۲ - همان

۳ - برای نمونه عبدالقاهر جرجانی در کتاب معروف خویش اسرارالبلاغه، آراء مخالفان را می آورد و سپس در دفاع از استعاره نظریات خود را مطرح می کند.  
۴ - این سخن متعلق به شلی، شاعر رمانتیک فرانسوی است. به نقل از استعاره، هاوکس ترنس، مترجم، طاهری فرزانه، انتشارات مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۰.  
۵ - اصول نقد ادبی، ریچاردز آی.ای، مترجم حمیدیان سعید، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵

۶ - سخنرانی آلن بدیو در کلوژدوفرانس، ترجمه شده در سایت رخداد. [www.rokhdad.com](http://www.rokhdad.com).

۷ - طبیعت و قاعده ریکور پل/شانزو ژان پیر، مترجم، احمدی بابک/نجل عبدالرحیم، انتشارات مرکز، ۱۳۸۸.

۸ - البته شاید بتوان دست کم در صدر بلاغت اسلامی استثناهایی نیز یافت. به عنوان مثال رمانی از کسانی است که تشبیه بلیغ را در زمره استعاره می آورد. نک. رویکرد عقلانی به تفسیر قرآن، ابوزید نصر حامد، ترجمه موسوی خلخالی احسان، انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۷.

### **9 – Word, Polysemy and Metaphor, Ricoeur Paul, A Ricoeur Reader**

۱۰ - فلسفه بلاغت، ریچاردز آی.ای، ترجمه محمدی آسیابادی علی، انتشارات، ۱۳۸۲.

### **11 – Metaphor and the Main Problem of Hermeneutics, Ricoeur Paul, A Ricoeur Reader**

۱۲ - سنجش خرد ناب، امانوئل کانت، به نقل از شهود و قضایای تالیفی ما تقدم در فلسفه کانت، لاریجانی علی، انتشارات ۱۳۸۳. برای اصل نوشته نک سنجش خرد ناب، کانت ایمانوئل، ترجمه ادیب سلطانی میر شمس الدین.

### **13 – The Function of Fiction in Shaping Reality, Ricoeur Paul, A Ricoeur Reader**

۱۴ - رساله منطقی - فلسفی، ویتگنشتاین، ترجمه ادیب سلطانی میر شمس الدین،  
انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹.

**15 - Writing as a Problem for ... Philosophical  
Hermeneutics, Ricoeur Paul, A Ricoeur Reader**

**16 - *ibid***

**17 - See 9**

**18 - See 13**

**19 - Conflict of Interpretation, Ricoeur Paul**

